

# مجله تخصصی احسنه نماز

آیت الله ایزدی نجف آبادی

قسمت بیستم

«واعلم أنّ الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن افتحام الشّدّد المضروبة دون الغيوب، الإقرار بحملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول عالم يحيطوا به علماً، وستى تركهم التعقّب فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه زُجوعاً».

«و بدان که راسخین در علم و استواران در دانش، کسانی هستند که اقرار و اعتراف به آنچه پوشیده و در پرده است و تفسیر آن را نمی دانند، بی نیازشان کرده از داخل شدن به درهائی که جلوی آن پوشیده ها نصب شده است، پس خداوند تعالی اقرار و اعتراف اینان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که از نظر علم و دانش به آنها احاطه ندارند، مدح کرده و آنها را راسخین و استواران در علم و دانش نامیده، و این فرو رفتن در اموری که بحث و تعمق در آنها به آنان امر نشده، بلکه نهی شده اند، رسوخ در علم قلمداد نموده است.»

## چگونه اقرار به جهل، رسوخ در علم است؟

ممکن است از مطلب گذشته سئوالی پیش آید که چگونه تصور می شود که اقرار به جهل و محدودیت در علم، خود این اقرار از رسوخ و استواری در علم نشأت گرفته باشد که به قول شاعر:

فما یجانی رسبک دانش من

که بدانم همی که ندانم  
جواب سئوال چنین است: هر جهلی گر چه عیب و نقص است ولی بعضی از جهل ها، عیبشان کمتر است و آن جهلی است که توأم با اقرار به آن جهل باشد که خود یک نوع دانش است، به اصطلاح جهل بسیط یعنی گر چه انسان درست است که نمی داند ولی می داند که نمی داند، که گفته اند:

آن کس که نداند و بداند که نداند

اسب شرف از گنبد دوز برانند  
در مقابل جهل مرکب یعنی با اینکه نمی داند، متأسفانه نمی داند که نمی داند.  
گفته اند:

وآن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر برمانند  
و در این نوشتار که صحبت از اقرار به جهل، به عنوان حقی از حقوق الهی به گردن بنده است، صحبت از اقرار به جهلی است که از دانشی نشأت گرفته که اصل الاصول و حقیقه الحقایق است و آن اصل توحید می باشد.

در مقاله گذشته تذکر دادیم که یکی دیگر از حقوق الهی - علاوه بر حق عبودیت و غیر آن - که به عهده بندگمان است، اقرار و اعتراف به جهل یا به تعبیر دیگر اقرار به محدودیت علم بنده است و این اقرار و اعتراف، از رسوخ و استواری در علم ناشی می شود.

معنای اقرار و اعتراف به جهل و محدودیت علم، این است که: جهان هستی که از مبدأ بی نهایت وجود ازلی حق نشأت گرفته، وسعت آن بیش از آن است که به فکر ما درآید هر چند شعاع فکر ما وسعت داشته باشد. و حقایق آشکار و نهان عالم آفرینش پهناورتر از آن است که بشر بتواند با سفینه تندرو فکر به ساحل این دریا برسد و بلندای جهان پیش از آن است که عقای بلندپرواز خیال به قله شامخ آن دست یابد هر چند به تمثیل تارمای بعضی از اهل معرفت، عالم آفرینش نمی ازیم و دریای بیکران وجود افریدگار جهان است.

این حقیقت را امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۹۰ معروف به خطبه اشباح چنین گوشزد فرموده است:

«فما ذلك القرآن عليه من صفة قائم به واستضيء بنور هدايته وما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرهه ولا في سة النبي - صلى الله عليه وآله - وائمة الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه فإن ذلك منتهى حق الله عليك».

ای سئوال کننده (که خواستی خدا را از روی اندیشه ناقصت وصف کنی) بنگر هر صفتی از صفات او، تا آنجا که قرآن به تو یاد داده پیروی نما و به نور هدایت قرآن روشنی بدست آور. اما آن صفتی را که شیطان به آموختن آن تو را واداشته یا در قرآن دانستن آن بر تو واجب نشده و در طریقه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است علمیه السلام از آن اثری نیست، علم و دانستن آن را به خداوند سبحان واگذار زیرا نهایت حق خداوندی بر تو همین است.

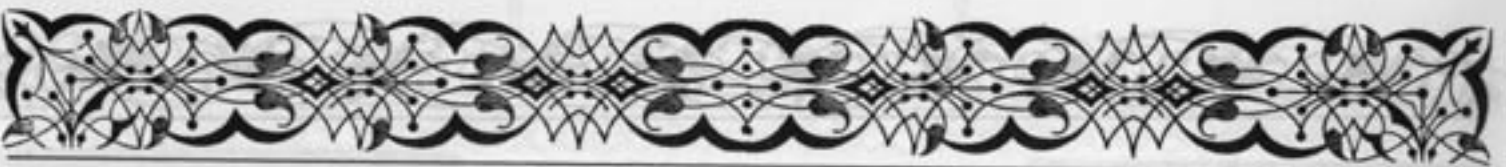
چنانچه ملاحظه می شود این واقف شدن و عهده دار نشدن در اینگونه مطالب را امیرالمؤمنین علیه السلام نهایت حق خداوند سبحان قلمداد فرموده است.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض می کند: «الهی انا الجاهل فی علمی فكيف لا اكون جهولاً فی جهلی» خداوند، من در حال دانائی باز نادانم، چه رسد به وقت نادانی.

## رسوخ و استواری در علم

برای اینکه این گمان پیش نیاید که اقرار به جهل - که به عنوان یکی از حقوق الهی بر عهده بنده است - به معنای قناعت کردن از علم و دانش به کسی از آن است و در حقیقت انسان در مسیر تکاملی خود در علم و عمل در نیمه راه واقف شده و مراحل بعدی مسکن را طی نکند. امیرالمؤمنین علیه السلام در دنباله کلام قبلی می فرماید:





## اصل الاصول و حقیقه الحقایق



همچنانکه در جهان هستی، اصل الاصول و حقیقه الحقایق، وجود بی متناهی ذات خداوندی است که از بی نهایی محیط بحر وجود و منشأ هر حقیقتی است، و سراسر هستی قائم به ذات او است، در عالم علم و ادراک و عقل و عاقل و معقول هم حق الحقایق صادق ترین مطالب همین مطلب است. از اینجا است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده در باره شعر لیدشاعر که می گوید:

الاکمل شیء ما خلا الله باطل

وکل نمیم لامحالة زائل

آگاه باشید که هر چیزی غیر خداوند، بی حقیقت است و هر نعمتی خواه ناخواه روبرو است، که حضرت فرمود: «اصدق شعرا قاله العرب». این راست ترین شعری است که عرب گفته است.

خواه این حقیقت به فطرت روح (که در آیه فطرت ذکر شده) دریافت شده باشد یا به فوا و مدارک و ابزار علم حصولی. از قوه عقل و سایر ابزار ادراک. بدست آمده باشد. این ادراک نامبرده را که «حق الحقایق و اصدق المقالاب» نام بردیم، اگر نادیده گرفته شود، هر چه در دستگاه ادراکی و ذهن هرکسی به عنوان دریافت از عالم خارج جلوه کند، خوابی و خیالی و فریبی بیش نیست که خود را به عنوان علم جا زده است. معروف است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مقام مناجات عرض می کند: «رب اونی الاشیاء کما هی». پروردگارا، اشیا جهان را همانطور که هست به من بنمایان. این مطلب را ناچار در ضمن مثالی باید بیان کرد:

اگر ببینیم دودی را به بالا می رود، ممکن است که با بکار بردن تمام قوای ادراکی و چنگ زدن به قواعد علمی مربوطه به عنوان علم به این جسم نسبتاً دقیق که به بالا متصاعد است، بسا صفحاتی را پر کنیم و اما از این حقیقت که دود از آتش است، غفلت داشته باشیم، در حقیقت دود را چنانچه هست نشناخته ایم. یا در باره نم کنار دریا و هوای مجاور را کاملاً بررسی کنیم و نتیجه بگیریم که ذرات آب است مثلاً اما غفلت داشته باشیم که از دریا است، در حقیقت به واقعیت نم این سرزمینها و هواهای مجاور دریا را بی نبرده ایم.

همچنین اگر چنانچه صدها هزار کتاب و هزارها کتابخانه از علم و دانش در رابطه با جهان هستی پر کنیم، معرفتی از جهان هستی - چنانچه باید - نیست مگر اینکه در عمق همه این ادراکات این درک نامبرده را - که حقیقه الحقایق نام گذاشتیم - به عنوان زیربنای تمام علوم داشته باشیم، نتیجه این اصل توحیدی چنین می شود که همچنانکه هیچ کس هیچ چیز از خود ندارد مگر آن قدر که از ناحیه خداوند به او افزوده شده است، همچنین هیچ عالمی از خود علمی ندارد مگر آن اندازه از علم که از ناحیه خداوند به او تعلیم شده باشد که در آیه الکرسی می فرماید: «ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء». جز بمقداری که بخواهد کسی از علم او آگاه نمی گردد. پس او است که به همه چیز آگاه است و علم و دانش دیگران پرتوی از علم بی پایان و نامحدود او است.

در این مطلب فرقی نیست بین انبیا که به مبدأ وحی ارتباط دارند و منخ علم آنها از منخ شعور فکری نیست با دیگران که از راه های عادی و فکری علم پیدا می کنند، چنانچه در آیه ۴۹ سوره هود، خداوند بعد از ذکر قسمتی از داستان حضرت نوح می فرماید:

«تلك من انبیا الغیب نوحیه البک ما کنت تعلمها أنت ولا قومک من قبل هذا».

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم که نه تو و نه قوم تو قبل از این نمی دانستید. بلکه اگر وحی نمی شد، وضع خودتان و محیطتان اقتضا نمی کرد که بدانید.

ممکن است از این آیه استفاده شود که حتی اینگونه مطالب که داستان تاریخی بیش نیست، در صورتی که راه عادی برای دانستن آنها در دست نیست، علم غیب است (من انبیا الغیب) که به انبیا و از جمله آنها خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم داده می شود.

در آیه ۷۲ سوره جن می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد الا من ارتضی من رسول». خدا آگاه به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولی را - برای این کار - پسندد.

در اینجا بحثی اگر انجام بگیرد بی مناسبت نیست که آیا ممکن است خداوند علم به همه معلومات و به تعبیر دیگر به همه علوم بی نهایت به بنده و مخلوقی همچون نبی اکرم و اوصیاء آن حضرت افزوده شود یا شده باشد، یا اینکه اینها معموری است که دانششان فوق طاعت مخلوق است و خداوند علمش را به خودش اختصاص داده است؟ اینجاست با توجه به بی بیاضی علمی، به خود اجازه ورود در این بحث را نمی دهم. در هر صورت همچنانکه تمام دستگاه هستی به عنایت حق پابرجا است و اگر لحظه ای عنایت او سلب شود تمام جهان هیچ در هیچ است و به قول مرحوم فیض:

بسه اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نسازی کنند درهم فروریزند قلوبها  
همچنین علمی که از افاضه حق حاصل شده قابل این است که به سلب عنایت او سلب شود، چنانچه در سوره اسراء آیه ۸۶ می فرماید: «ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک». اگر بخواهیم آنچه را به تو وحی کردیم، از تو می گیریم.

## نتیجه بحث



از آنچه تاکنون در این مقاله ذکر شد که قرار به جهل از رسوخ و استواری در علم نشأت می گردد، نتیجه می گیریم:

اولاً - مقتضای بندگی این است که حیثاً اگر از ناحیه شرع و دین و خلاصه از ناحیه قرآن و پیروان دین، مطالبی به ما القاء شود که فهم قاصر ما از درک آن عاجز باشد بحمل به تصور درک خود کنیم و به جان و دل بپذیریم. انشاه نشود نمی خواهیم بگوئیم که عقل را باید از سمت خود عزل کرده و خط بطلان بر تمام مطالب عقلی و استدلالات آن بکشیم، بلکه همچنانکه در آغاز این مقاله متذکر شدیم، جهان هستی که از وجود بی نهایت حق، سرچشمه گرفته، وسیعتر از آن است که فکر و عقل ناقص ما به همه آن احاطه کند و باور داشته باشیم که اندکی از علم به ما رسیده است چنانچه در قرآن در سوره اسراء، آیه ۸۵ می خوانیم: «وما اوتینم من العلم الا قلیلاً». از علم غیر از بهره کمی به شما داده نشده است.

ثانیاً - حال که اقرار کردیم بهره ما از علم در مقابل حقایق عالم ناچیز است - که یکی از حقوق بندگی همین می باشد. به خود حق ندهیم که در مورد چیزهایی که احاطه علمی به آنها نداریم، آنها را تکذیب کنیم. این قرآن است که در آیه ۳۹ از سوره یونس اشخاصی را که در اثر احاطه علمی، قرآن را تکذیب می کردند، مورد نکوهش قرار می دهد و می فرماید: «بل کذبوا بما لم یحیطوا علمه ولما یاتهم تأویلها». آنها چیزی را که آگاهی از آن نداشتند و هنوز واقعیتش بر آنها روشن نشده است، تکذیب کردند. گذشته از این ممکن است در اثر کم ظرفی ما، دانستن بعضی از امور برای ما زیانبار و موجب ناراحتی ما گردد، چنانچه در آیه ۱۰۱ سوره مائده می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان یندلکم تسوؤکم». ای کسانی که ایمان آوردید، از مسائلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند.

ادامه دارد